

۶. آخوند

## The Priest

یک داستان باستانی: یک شیطان جوان دوان دوان نزد اربابش می آید. با لرزش و هیجان به شیطان پیر می گوید، "باید فوراً کاری انجام شود، زیرا روی زمین یک مرد حقیقت را یافته است! و وقتی مردم حقیقت را بدانند، چه بر سر شغل ما می آید؟"

پیرمرد خندید و گفت، "بنشین و استراحت کن و نگران نباش. ما مراقب همه چیز هستیم. مردم ما به آنجا رسیده اند."

ولی او گفت، "من الان از آنجا می آیم ولی حتی یک شیطان هم در آنجا ندیدم."

پیرمرد گفت، "آخوندها مردم من هستند. آنان مردی را که حقیقت را یافته احاطه کرده اند. اینک آنان واسطه بین آن مرد و توده ها هستند. آنان معابدی برپا خواهند کرد، متون مقدسی خواهند نوشت؛ آنان همه چیز را تفسیر و منحرف خواهند کرد. آنان از مردم خواهند خواست که پرستش و نیایش کنند. و در تمام این جنجال ها، حقیقت گم خواهد شد. این روش قدیم من است که همیشه موفق بوده است."

آخوندهایی که نماینده ی دین هستند دوستان دین نیستند. بزرگترین دشمنان آن هستند، زیرا دین نیازی به واسطه ندارد: بین تو و جهان هستی یک ارتباط مستقیم و بی واسطه وجود دارد. تنها چیزی که نیاز است بیاموزی این است که زبان جهان هستی را یاد بگیری. زبان انسان را می دانی ولی این زبان جهان هستی نیست.

جهان هستی فقط یک زبان می داند: و آن سکوت است.

اگر تو نیز بتوانی ساکت باشی قادر به درک حقیقت خواهی بود، خواهی توانست معنی زندگی و اهمیت هرآنچه را که هست درک کنی. و هیچکس وجود ندارد که بتواند حقیقت را برایت تفسیر کند. هرکسی باید حقیقت را برای خودش

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

بیابد. هیچکس نمی تواند این کار را از طرف تو انجام دهد. ولی این کاری است که آخوند ها در طول قرن ها انجام داده اند. آنان همچون یک دیوار چین بین تو و جهان هستی ایستاده اند.

اگر مردم شروع کنند به نزدیک شدن به واقعیت، بدون اینکه کسی آنان را رهبری کند، بدون اینکه کسی به آنان بگوید چه چیز خوب است و چه چیز بد، بدون اینکه کسی به آنان نقشه ای بدهد که از آن پیروی کنند، میلیون ها انسان قادر خواهند بود تا جهان هستی را درک کنند — زیرا حتی تپش قلب ما نیز همان تپش قلب کائنات است، زندگی ما نیز بخشی از حیات فراگیر در هستی است.

ما غریبه نیستیم، از مکانی دیگر نیامده ایم؛ ما در درون جهان هستی رشد می کنیم. ما بخشی از آن هستیم، یک بخش اساسی از آن — فقط باید به قدر کافی ساکت باشیم تا بتوانیم چیزی را که نمی توان با واژه ادا کرد بشنویم: موسیقی هستی را، سرور عظیم آن را، ضیافت مدام جهان هستی را.

زمانی که این ها شروع کردند به نفوذ در قلب ما، تحول رخ خواهد داد. و این تنها راهی است که انسان مذهبی می شود — نه با رفتن به کلیساها که ساخته بشر هستند، نه با خواندن متون مذهبی که محصول بشر هستند.

ولی کشیشان وانمود کرده اند که متون مقدس آنان توسط خداوند نوشته شده است. فقط خود همین مفهوم ابلهانه است. فقط به آن متون مقدس نگاه کنید: هیچ امضایی از خداوند در آنها نخواهید یافت.

هر کتاب مقدس شواهد حقیقی به دست می دهد که توسط انسان نگاشته شده و آن هم انسان های احمق، انسان های ابتدایی.

متون مقدس نگارش انسان هستند، تندیس های خداوند ساخت بشر هستند، معابد و کلیساها ساخت بشر هستند، ولی هزاران سال شرطی شدگی به آن ها نوعی قداست و حرمت بخشیده است. و هیچ چیز مقدس و ربانی در آن ها نیست.

آخوند بیش از هر کس دیگر انسان را فریب داده است. این بدترین شغل در دنیاست — حتی بدتر از حرفه ی روسپیان. دست کم روسپی در عوض چیزی به شما می دهد؛ آخوند فقط هوای داغ می دهد. او چیزی ندارد که به شما بدهد.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

و تمامش این نیست: هرگاه فردی به حقیقت دست یافته این آخوندها برعلیه او بوده اند. واضح است که باید هم باشند، زیرا اگر حقیقت او توسط مردم دریافت شود، میلیون ها کشیش در دنیا بیکار خواهند شد. و اشتغال آنان مطلقاً غیرمولد است. آنان انگل هستند و به مکیدن خون انسان ها ادامه می دهند. از لحظه ای که نوزاد متولد می شود، تا زمانی که وارد گور می شود، آخوند به یافتن راه هایی برای بهره کشی از او ادامه می دهد.

تا زمانی که دین از دست آخوندها آزاد نشود، دنیا فقط با شبه مذاهب به سر خواهد برد و هرگز دنیایی با دیانت نخواهد شد.

و یک دنیای با دیانت نمی تواند مصیبت زده باشد؛ دنیای با دیانت باید پیوسته سرشار از جشن و خوشی باشد.

انسان با دیانت چیزی جز شمع خالص نیست. قلبش سرشار از ترانه است. تمام وجودش آماده است تا هر لحظه به رقص درآید.

ولی آخوند جست و جوی حقیقت را از انسان گرفته است: او می گوید نیازی به جست و جو نیست؛ پیشاپیش یافته شده و شما فقط باید ایمان بیاورید.

آخوند مردم را رنجور ساخته است، زیرا تمامی خوشی های زندگی را محکوم می کند. او برای اینکه بتواند لذات دنیای دیگر را تحسین کند تمام لذات این دنیا را محکوم می کند.

دنیای دیگر افسانه ی اوست. و او می خواهد که انسان ها واقعیت را فدای مفهوم افسانه ای او کنند — و مردم چنین کرده اند.

آخوندها دشمن هرکسی هستند که عاشق حقیقت باشد، هر کسی که در جست و جوی حقیقت باشد و یا آن را یافته باشد.

هرچه بیشتر به حقیقت نزدیک باشی، آخوند با تو دشمن تر است. تو مشتریانش را پراکنده و در کسب و کارش اختلال می کنی. برای او دین یک کسب و کار است.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

آخوندها در مجادله بسیار کارآمد هستند. آنان استدلال هایشان را پالایش کرده اند. آنان کار دیگری جز این ندارند. فقط مباحثه می کنند.

آنان می توانند حواس تو را پرت کنند می توانند تو را گمراه کنند. تو حقیقت را نمی شناسی، آنان نیز حقیقت را نمی شناسند، ولی آنان مباحثه کردن و سفسطه بازی را می دانند. آنان می توانند ذهن های شما را به هر چیزی که بخواهند متقاعد کنند. تمام کشیشان به طبقه ی سفسطه گران تعلق دارند.

یک سفسطه باز یک روسپی است. مباحثات هیچ چیز را اثبات نمی کند. یک استدلال بهتر، و آنان را می توان شکست داد.

اگر آن تجربه را نداشته باشی وارد بحث و استدلال و سفسطه شدن خطرناک است، زیرا ذهن تو، بدون آن تجربه، می تواند بخاطر استدلالی که درست نیست متقاعد شود.

نخست تجربه را کسب کن \_\_ آنگاه نیازی نیست که از استدلال بترسی، زیرا هیچ بحثی قادر نیست تجربه ی تو را نابود کند. تجربه ی تو کیفیتی دارد که خودش بدبهی و آشکار است.

آخوندها وانمود می کنند که بسیار فروتن هستند، ولی آنان بسیار کینه توز و انتقام گیر هستند. و می توانی این را در سراسر دنیا ببینی: آخوندها فقط یک کار کرده اند: جنگ افروزی کرده اند \_\_ جنگ های مذهبی \_\_ آنان این را جهاد یا جنگ صلیبی می خوانند. آنان بیش از هرکس دیگر آدم کشته اند، به نام دین، به نام عشق، به نام حقیقت. تواضع آنان نفاق است. انتقام گیری آنان به خوبی شناخته شده است.

آنان هزاران سال است که اتحاد انسان ها را نابود کرده اند. تمامی بشریت یکی است، ولی آخوندها نمی گذارند این اتحاد صورت بگیرد، زیرا اگر تمام بشریت یکی شود، اگر این صفت ها دور انداخته شوند \_\_ که یکی مسیحی است و دیگری یهودی و دیگری هندو یا محمدی \_\_ آنوقت آخوندها ورشکست می شوند. آنان حرفه ای پردرآمد دارند \_\_ و هیچ کاری نمی کنند، بجز ایجاد دردسر و اغتشاش میان مذاهب مختلف.

حتی با آنان تماس هم نداشته باشید! حتی با تماس با ایشان شما آلوده می شوید. آنان زشت ترین و کشیف ترین حرفه را در روی زمین دارند.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

تمام ناجیان قید و بندهای مختلفی برای انسان خلق کرده اند. درواقع هیچکس نمی تواند دیگری را نجات بدهد. فرد می تواند خودش را نجات دهد، ولی تظاهر به اینکه "من ناجی هستم، فقط به من باور بیاورید و من شما را نجات خواهم داد؛ من منجی هستم، تنها ناجی واقعی" تولید اسارت می کند.

این اسارت ها روحی و روانی هستند؛ برای همین است که آن ها را نمی بینید. وگرنه منظورت چیست وقتی که می گویی، "من یک مسیحی هستم"، یا "من یک هندو هستم"، یا "من یک بودایی هستم"؟ این یعنی که "من باور دارم که گوتام بودا/ ناجی من خواهد بود"؛ که "من فقط منتظرم که عیسی مسیح بیاید و مرا نجات دهد."

اینگونه، از تلاش برای متحول کردن خود دست برداشته ای — و این تنها راهی است برای هرگونه تحول. تمام این ناجیان فقط برای مردم اسارت آفریده اند. و کشیشان به نمایندگی از سوی آن ناجیان مرده ادامه می دهند.

این آخوندها خودشان نیز در اسارت هستند، ولی دست کم این اسارت برایشان سودآور است. دیگران که در اسارت هستند فقط وقتشان را در انتظار هدر می دهند. تمام انتظارها نشستن در انتظار گودو Godot است که هرگز نمی آید.

هر مذهبی شرافت انسان را نابود می کند و او را یک گناهکار می خواند. بجای اینکه به انسان شرافت ببخشد و او را زیبا تر و درستکارتر سازد و از انسان یک خدا بر روی زمین بسازد آنان تمام بشریت را جمعیتی از گناهکاران ساخته اند. و آنچه شما نیاز دارید بکنید این است: "ای گناهکاران! به زانو در آیید."

آنان این را پرستش می خوانند و این را نیایش می دانند. این چیزی جز خودکشی نیست. این یعنی ازبین بردن خود و نابودکردن حرمت انسانی و شرافت خویش.

شما والاترین تجلی تکامل در جهان هستید. جهان هستی به شما امید بسته و رویایش این است که شما به مراحل بسیار والاتری از معرفت برسید. رویای جهان هستی در درون شما این است که شما انسان برتر superman شوید. ولی این آخوندها فقط گناهکاربرتر درست کرده اند.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

چه نیازی به این همه کلیسا و معبد و کنیسا هست؟ آیا تمام این دنیا، تمام کائنات، یک معبد زیبا نیست؟ آسمان پرستاره در شب، روز پر از درخشش خورشید، پرندگانی که آواز می خوانند، گل های شکوفا — چه زیبایی برتر از این می توانید خلق کنید؟

این گستره ی جهان هستی آزادی شما است. با محدود شدن توسط ایدئولوژی های کاذب در درون یک کلیسا شما چیزی جز یک زندانی نیستید. تمام این کائنات پرستشگاه خداوند است. و هرآنچه که زنده است چیزی جز الوهیت نیست.

همه چیز مقدس است، هیچ چیز نامقدس profane وجود ندارد.

دوگانگی توسط آخوندها ایجاد شده است. و دوگانگی بین مقدس و نامقدس، در درون شما تولید دوگانگی کرده است — دوگانگی بین بدن و روح. این تولید یک بشریت/سکیزوفرنی کرده است — همه دچار شکاف شخصیتی هستند.

تا زمانی که یگانه نشوی، یک هماهنگی و همخوانی عمیق، هرگز موسیقی آسمانی را نخواهی شنید — که تنها گواه است که این دنیا بد نیست، که دنیا زنده است: نه تنها زنده است، بلکه هشیار است: نه تنها هشیار است، بلکه پیوسته خلاق است.

مسیحیان می گویند که خدا دنیا را در شش روز آفرید و در روز هفتم، یکشنبه، استراحت کرد — و هنوز هم در حال استراحت است. دوشنبه ی او هنوز فرا نرسیده است!

این دنیا، این کائنات وسیع که بی پایان است، یک روند دایم از خلاقیت است. هنوز هم در حال آفریده شدن است. چه کسی می گوید که آفرینش در شش روز کامل شد؟ و چرا باید در شش روز کامل شود؟ هیچ چیز به نظر کامل نمی آید. همه چیز در حال رشد است: هوشمندی انسان در حال رشد است؛ معرفت انسان در حال رشد است.

در آن شش روز خداوند زرتشت را نیافرید، گوتام بودا را نیافرید و عیسی مسیح را نیافرید. اینان گام های والاتر تکامل هستند.

شما فقط یک پل هستید.

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

شما یک موجود being نیستید بلکه فقط یک شدن becoming هستید.

این بسیار منطقی و اصالتاً درست است که انسان یک شدن است.

هرچیز که کامل شود می میرد، زیرا دیگر هیچ امکان رشدی ندارد. خودش را به مصرف رسانده است و تماماً مصرف شده است.

زندگی باید یک شدن باقی بماند، نه یک وجود. باید به پیشرفت ادامه دهد، باید آسمان ها را یکی پس از دیگری درنوردد و از یک قله به سوی قله ی بعدی حرکت کند.

اگر خدا خالق دنیا بود آنوقت چرا اینهمه مصیبت وجود دارد؟ آنوقت چرا مردم از گرسنگی می میرند؟ آیا خداوند دنیایی را که خلق کرده از یاد برده است؟ اگر خدا کائنات را خلق کرده باشد، آنوقت مسئول آن است: مسئول تمام گناهکاران، مسئول تمام جنایتکاران — زیرا تخم گناه و تخم جنایت را او آفریده است. وگرنه این ها از کجا آمده اند؟ — او تنها آفریننده است.

اگر مردی فرد دیگری را به قتل برساند، چه کسی خواهش کشتن را خلق کرده؟ اگر مردی تجاوز کند، چه کسی تمایل به تجاوز را خلق کرده؟ آنوقت چه کسی مسئول سلاح های اتمی است؟ چه کسی مسئول آدلف هیتلر و جنگ جهانی دوم است؟ چه کسی مسئول مرگ پنجاه میلیون انسان در جنگ جهانی دوم است؟ و اگر جنگ جهانی سوم روی دهد و تمام زندگی در این سیاره ی زیبا نابود شود، چه کسی مسئول آن است؟

خدا باید مسئولیتش را قبول کند. اگر او خالق است، آنوقت باید نابود کننده هم باشد، این یک استنتاج روشن است.

و هنوز هم ابلهان خدا را پرستش می کنند — آنان واقعاً بی باک هستند! در پرستش آنان بی باکی زیادی وجود دارد: پرستیدن خدایی که مخلوقات خودش، آدم و حوا، را از عاقل شدن و دستیابی به زندگی جاودان باز می دارد. هنوز هم کشیشان به پرستیدن او ادامه می دهند و مردم نیز کورکورانه از کشیشان پیروی می کنند.

به نام خدا بیشترین تعداد مردمان کشته شده اند تا هر نام دیگر. خدایی عجیب، خالقی عجیب؛ نمایندگانی عجیب که تمام کارشان کشتن انسان ها و نابود کردن انسان است!

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

عجیب اند این کشیشان به اصطلاح مذهبی که تمام آموزش هایشان ترک دنیا است \_\_\_ و خدا خالق این دنیا است. آیا نمی توانید این تضاد را ببینید؟ اگر خدا خالق این جهان باشد، آنگاه ترک دنیا یعنی ترک خدا.

جورج گرجیف George Gurdjieff عادت داشت بگوید که تمام مذاهب با خدا مخالف هستند. زیرا تمام آموزش آنان این است که "دنیا را ترک کنید." خدای بیچاره دنیا را در شش روز خلق کرده و چنان خسته شده که دوشنبه ی او هنوز فرا نرسیده است! از آن زمان تاکنون جایی پیدایش نشده است. شاید خودش را کاملاً مصرف و تمام کرده باشد: روز یکشنبه به خواب رفته و دوباره بیدار نشده است! و آنوقت این آخوندها به این آموزش ادامه می دهند که: دنیا را ترک کنید. ترک دنیا یعنی ترک خدا، زیرا این دنیا مخلوق او است.

این مردم خودشان نجات یافته به نظر نمی آیند. فقط نگاهی به پیروان این به اصلاح مذاهب بیندازید: به دیدن راهبان جین بروید! چشمانشان نشانی از هوشمندی ندارد و چهره هایشان از نور و شکوه نمی درخشد. آنان خودشان را شکنجه می دهند: طریقت آنان این است. و اگر خودت را شکنجه بدهی، نمی توانی گلی زیبا باشی.

و تمام مذاهب... نگاهی به پاپ بیندازید: آیا فکر می کنید که او چیزی از الوهیت دارد، هاله ای از الوهیت دارد؟ پاپ قبل از او یک همجنس باز بود. آیا همجنسبازی الهی است؟ شاید! زیرا تثلیث مسیحیت نیز به نظر گروهی از مردان هستند: خدای پدر، خدای پسر و یک موجود عجیب به نام روح القدس \_\_\_ حتی یک زن نیز میانشان نیست!

پاپ ها در طول تاریخ هزاران زن را به جرم جادوگر بودن، زنده به آتش کشیده اند. و معیارشان برای اینکه چه زنی جادوگر است چه بوده؟ امروزه دیگر خبری از زن جادوگر نیست \_\_\_ آنان ناگهان ظاهر شدند و ناگهان ناپدید شدند! \_\_\_ معیاری در کار نبود: هر مردی می توانست به پاپ گزارش بدهد.

پاپ یک دادگاه ویژه تعیین کرده بود: فقط یک حدس و گمان که فلان زن به نظر جادوگر می آید کافی بود. هر مردی برای این کار شایسته بود. هیچ دلیلی درخواست نمی شد. آن زن را بلافاصله دستگیر می کردند و برای روزهای متوالی تحت شدیدترین شکنجه ها قرار می دادند. آنان برای شکنجه دادن ماشین هایی اختراع کرده بودند.

و در نهایت، چون تنها راه خلاص شدن از شکنجه اعتراف بود، آن زن باید اعتراف می کرد که جادوگر است. اعتراف او تنها معیار بود! و اگر هرکسی را به قدر کافی شکنجه بدهی و راهی جز اعتراف نباشد، می توانی از هرکسی هر



این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

اعترافی را بگیری. و آن دادگاه ویژه به او دیکته می کرد که چه باید بگوید: که او جادوگر است و با شیطان رابطه ی جنسی داشته است.

شیطان وجود ندارد، ولی آن زن باید در دادگاه این را می گفت، وگرنه شکنجه ها دوباره شروع می شد. و زمانی که او در دادگاه اعتراف می کرد که جادوگر است و با شیطان همخوابگی کرده، آنوقت دادگاه راضی می شد. هیچ نیازی به هیچ گواه دیگر نبود.

رای دادگاه ساده بود: زن باید در وسط شهر زنده زنده در آتش می سوخت تا همه بتوانند ببینند که همخوابگی با شیطان چه عواقبی دارد. هزاران زن را اینگونه زنده به آتش کشیدند. و این پاپ ها مسئول آن هستند.

این پاپ ها هیچ نشانی از سرخوشی، سرور، خلاقیت و سکوت ندارند. آری، آنان به انجام کارهای احمقانه ادامه می دهند: زمین را می بوسند. وقتی که پاپ لهستانی به اینجا آمد، در فرودگاه دهلی زمین را بوسید. من گفتم، "این نخستین طعم مذهب هندو است که چشیده، زیرا در اینجا تمام زمین پر از پهن گاو است: پهن مقدس از گاو مقدس!" ولی با بوسیدن زمین تو فقط حماقت خود را نشان می دهی نه چیزی دیگر را.

آنان باید نشان دهند که نجات یافته اند و به بیداری رسیده اند و به رهایی رسیده اند. ولی واقعیت چنین نیست. آنان بیشتر و بیشتر در اسارت هستند.

آنان متظاهر هستند: آنان خود را چوپان می خوانند، ولی به جمعیت گوسفندان تعلق دارند، زیرا آنان از یک حقیقت ساده غافل هستند \_\_ که پل های زیادی به آینده وجود دارند. انسان توان های بسیار زیاد دارد. او می تواند به انواع بسیار زیادی از انسان جدید تبدیل شود. و ما در دنیا نیاز داریم که هر انسان جدید، موجودی منحصر به فرد باشد، تا این تنوع و آن زیبایی که این تنوع با خود می آورد، در روی زمین زنده باقی بماند. اگر همه یکسان باشند، زندگی کسالت آور می شود.

آخوندها جلوی رشد انسان را گرفته اند و از پرواز او در آسمان باز به هر نوعی ممانعت کرده اند \_\_ آنان آزادی را مجاز ندانسته اند.

این برگرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

آنچه شما نیاز دارید یافتن راهی به آزادی مطلق است — آزادی از انواع اسارت های روانی و روحانی — و آنگاه شما خودتان ناجی خود می شوید. و شما ایرانیان هایی به مراتب والاتر از تمام ناجیان گذشته خواهید بود.

از کتاب زرتشت: الهه ای که می تواند برقصد

۷ آوریل ۱۹۸۷ (خلاصه) (از سال ۱۳۷۹ در وزارت سانسور منتظر مجوز است که البته نخواهد گرفت هرگز!) برای

داشتن این کتاب و سایر کتاب های سانسور نشده ی اوشو با بنده مکاتبه فرمایید

## Zartushtra: A God That Can Dance

برگرفته از اوشوراجنیش

جایزه ای از محسن خاتمی به گروه نیک اندیشان

mohsenlove@gmail.com

www.NikaAndیشان.Org